

فریاد دانشجویان در خفقان ظلم و جور صیاد

امروز شانزدهم آذر، روزی است که سه دانشجوی دانشگاه تهران در اعتراض به دخالت‌های آمریکا و انگلیس در امور ایران و سفر ریچارد نیکسون، معاون رئیس جمهوری آمریکا، به تهران، همراه دیگر دانشجویان بپاخواستند و سینه خود را آماج گلوله های رژیم پهلوی قرار دادند تا سندی دیگر از روح میهن پرستی، آزادی خواهی و استقلال طلبی فرزندان این مرزوبوم را برای همیشه در تاریخ ثبت کنند. این روز، روز دانشجو نام گرفته است.

معلم شهید، دکتر علی شریعتی، درباره آنان نوشته است: «اگر اجباری که به زنده ماندن دارم نبود، خود را در برابر دانشگاه آتش می‌زد، همانجایی که بیست و دو سال پیش، «آذر» مان، در آتش بیداد سوخت، او را در پیش پای نیکسون قربانی کردند. این سه یار دبستانی که هنوز مدرسه را ترک نگفته اند، هنوز از تحصیلشان فراغت نیافته‌اند، نخواستند همچون دیگران کوپن نانی بگیرند و از پشت میز دانشگاه، به پشت پاچال بازار بروند و سر در آخور خویش فرو برند. از آن سال، چندین دوره آمدند و کارشان را تمام کردند و رفتند، اما این سه تن ماندند تا هر که را می‌آید، بیاموزند، هر که را می‌رود، سفارش کنند. آنها هرگز نمی‌روند، همیشه خواهند ماند، آنها «شهید» هستند. این «سه قطره خون» که بر چهره دانشگاه ما، همچنان تازه و گرم است. ای کاش می‌توانستم این سه آذر اهورایی را با تن خاکستر شدهام بیوشانم، تا در این سموم که می‌وزد، نفسرند. اما نه، باید زنده بمانم و این سه آتش را در سینه نگاه دارم. اکثر دانشجویان به ناچار پا به فرار گذاردند تا از درهای جنوبی و غربی دانشکده خارج شوند. در این میان بغض یکی از دانشجویان ترکید و او که مرگ را به چشم می‌دید و خود را کشته می‌دانست، دیگر نتوانست این همه فشار درونی را تحمل

کند و آتش از سینه پرسوز و گدازش به شکل شعاری کوتاه بیرون ریخت. دست نظامیان از دانشگاه کوتاه! هنوز صدای او خاموش نشده بود که رگبار گلوله، باریدن گرفت و چون دانشجویان فرصت فرار نداشتند به کلی غافل گیر شدند و در همان لحظه ی اول عده زیادی هدف گلوله قرار گرفتند. به خصوص که بین محوطه مرکزی دانشکده ی فنی و قسمت های جنوبی، سه پله وجود داشت و هنگام عقب نشینی عده زیادی از دانشجویان روی پله‌ها افتادند، نتوانستند خود را نجات دهند. مصطفی بزرگ نیا به ضرب سه گلوله از پا درآمد. مهندس مهدی شریعت رضوی که ابتدا، هدف قرار گرفته به سختی مجروح شده بود بر زمین می‌خزید و ناله می‌کرد، و دوباره هدف گلوله قرار گرفت. حتی یک قدم هم به عقب برنداشته و در جای اولیه خود ایستاده بود و از گلوله باران اول، مصون ماند و یکی از جانیان دسته حاجی‌باز با رگبار مسلسل سینه او را شکافت.

بعد از پایان درگیری‌ها احمد هنوز زنده بود، او را به یکی از بیمارستان‌های نظامی تهران منتقل کردند. در حالی که در درگیری‌ها لوله شوفاز در مقابل احمد ترکید بود و آب جوش تمام سر و صورت او را به شدت مجروح کرده بود، با این حال مسئولان بیمارستان از مداوا و حتی تزریق خون به او ابا کردند و ۲۴ ساعت بعد، او مظلومانه شهید شد. بیایید مصداق این جمله که این پیر پلید چاپلوس طماع تاریخ گفته واقع نشویم : تجربه ثابت کرده، کسی از تجربه دیگران تجربه نمی‌گیرد.

